

دعوت رهبر کوریای شمالی از رئیس جمهور کوریای جنوبی

مقامات در سئول پایتخت کوریای جنوبی گفته اند که کیم جونگ اون رهبر کوریای شمالی از مون جی ان رئیس جمهور کوریای جنوبی دعوت کرده تا در اجلاسی در پیونگ یانگ پایتخت کشورش شرکت کند.

این دعوت نامه رهبر کوریای شمالی توسط خواهرش کیم یو جونگ ارائه شده که از کوریای جنوبی دیدن می‌کند. سخن گوی کاخ آبی یا ریاست جمهوری کوریای جنوبی به نقل از وی گفته که رهبر کوریای شمالی می‌خواهد با رهبران کوریای جنوبی "در نزدیک ترین تاریخ ممکن" ملاقات کند.

اگر این ملاقات صورت گیرد، این سومین دیدار بین رهبران کوریای شمالی و کوریای جنوبی پس از جدایی این دو کشور خواهد بود. کیم جونگ دوم پدر بزرگ رهبر فعلی کوریای شمالی در سال ۲۰۰۰ با کیم دای جونگ رئیس جمهور کوریای جنوبی ملاقات کرد. در سال ۲۰۰۷ نیز کیم جونگ ایل پدر کیم جونگ اون با روه موهیون رئیس جمهور وقت کوریای جنوبی دیدار کرد. هر دو ملاقات قبلی نیز در پیونگ یانگ صورت گرفت.

سال چهارم، یکشنبه، ۲۲ دلو، ۱۳۹۶ هجری خورشیدی، ۱۱ فبروری ۲۰۱۸ شماره ۱۶۸

اصلاحات یا تصفیه‌سازی؛ دوهزار جنرال و افسر بلندپایه‌ای نظامی بازنشسته خواهد شد



کامران پناهیان

نهادهای امنیتی و دفاعی باید بازسازی و نوسازی شود، در این میان اما آن چه مهم است، مکانیزم و شیوهی بازسازی این نهادها است. اگر مکانیزم و شیوهی بازسازی نهادهای امنیتی به سبک و سیاق حکومت وحدت ملی باشد، همان بهتر که این طرح هیچ عملی نشود. در شرایطی که صدها مدال نظامی به هدف سیاسی به چهره‌های نزدیک به حلقه‌ی ارگ اهدا می‌شود و افسری یک‌شبه به رتبه‌ای جنرالی و بالاتر از آن دست می‌یابد، یا فرزند یکی از قوماندانان جهادی به دلیل نزدیکی به شخص رئیس جمهور بدون این که تخصص مسکلی داشته باشد، نشان بریدجنرالی دریافت می‌کند، در این صورت بدون شک نفس اصلاحات به مفهوم واقعی آن، زیر سوال می‌رود.

گسترش قلمرو طالبان در ولایت فراه

ولسوالی‌های بکواه، گلستان، پشترو، خاکسفید و بالابلوک همه‌گی در اختیار تفنگ‌داران طالبان است. ادعایی که در گذشته وجود داشته ولی در این اواخر برجسته‌تر شده است. نگرانی که حکایت از گسترش قلمرو طالبان در فراه دارد.

برای غفاری، مسئول شبکه‌ی نهادهای مدنی ولایت فراه به رسانه‌ها گفته است: بیشتر ولسوالی‌های فراه در اختیار گروه طالبان است؛ در ولسوالی‌های پشت کوه و شیب کوه این ولایت تنها ساختمان ولسوالی‌ها و فرماندهی‌های پلیس در اختیار نیروهای امنیتی قرار دارد.

وی می‌افزاید: ولسوالی انار دره هم که یک دره و منطقه کوهستانی است، تنها ساختمان مرکز ولسوالی در اختیار دولت است. او از این نگرانی دارد با این که بخش‌هایی از ولایت فراه در اختیار دولت است اما بیشتر مناطق این ولایت در دست گروه طالبان می‌باشد. دقیقاً آدرس به خارج از ولسوالی‌ها می‌دهد که قدرت دولت در آن مناطق دیده نمی‌شود. در همین حال دادله قانع، عضو شورای ولایتی فراه می‌گوید: انتظار می‌رود بخش‌هایی که به دست گروه طالبان قرار دارد توسط نیروهای امنیتی پس گرفته شود. وی پیشنهاد می‌دهد که قوت‌های نظامی با یک طرح منسجم به لانه‌های "دشمن" باید نفوذ کنند و آنان را از بین ببرند. آقای قانع دلیل بد بودن وضع امنیتی مرکز و دیگر بخش‌های شهر فراه را نفوذ بیش از حد طالبان در آن ولایت عنوان کرده است.

ارگ: غنی بیشتر از موعد مقرر، حکومت نمی‌کند

شاه‌حسین مرتضوی؛ سرپرست دفتر سخنگوی رئیس جمهوری، دی‌روز شنبه (۲۱ دلو) در صحبت با رادیو آزادی، شایعات در باره تلاش برای ایجاد شورای رهبری را تکذیب کرد و گفت که رئیس جمهور متعهد به تطبیق مواد قانون اساسی است.

آقای مرتضوی گفت که برگزاری انتخابات آینده ریاست جمهوری در زمان معین آن حتمی است و به گفته وی هیچ بدیلی برای آن وجود ندارد. او گفت: «به هیچ وجه جزء اجندا نبوده و ما شدیدان این موضوع را رد می‌کنیم که از طریق شورای قیادی (رهبری) دوره کار حکومت تمدید شود. رئیس جمهور بارها تأکید کرده که حتی یک روز بیشتر از وقتی که قانون اساسی تعیین کرده، نمی‌خواهد به کار ادامه دهد و انتخابات ریاست جمهوری باید به زمان معین آن به گونه شفاف برگزار شود. شایعاتی که مطرح می‌شود در این زمینه از اساس نادرست است».

این در حالی است که بر بنیاد گزارش‌ها، رئیس جمهور غنی در روزهای اخیر سلسله مشورت‌هایی را با برخی از رهبران پیشین جهادی و چهره‌های سیاسی مانند عبدالرب الرسول سیاف، گلبدین حکمتیار، محمد محقق، فضل‌هادی مسلم‌یار، کریم خلیلی و برخی دیگر آغاز کرده است. هم‌زمان با این نشست‌ها، در برخی رسانه‌ها در کابل به نقل از مسؤولان برخی احزاب سیاسی گفته شده که تلاش‌هایی جریان دارد تا از طریق ایجاد شورای رهبری متشکل از رهبران پیشین جهادی و چهره‌های برجسته سیاسی، از انتخابات آینده ریاست جمهوری جلوگیری شود.

هزاره‌ی اهل سنت شکاف عمیق در قالب قومیت و مذهب

حمدالله مرادی



قومیت مفهومی مدرن است؛ هر چند ریشه‌هایش به گذشته‌های دیرین بر می‌گردد. این مفهوم از آوان دوره مدرن با قانون صلح وستفالی و رشد نهضت پرورستانیزم در اروپای غربی و تشکیل دولت-ملت جنبه‌ای سیاسی به خود گرفت.

بهره‌گیری از نمادهای مشترک قومی، زبان و اسطوره و سرزمین مشترک و سرانجام اقتصاد متعاقب انقلاب کبیر فرانسه وجهه‌ی دیگری به مفهوم دولت-ملت و قومیت داد.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال جمهوری‌های این امپراتوری منازعات قومی بر مبنای قومیت خواهی در کانون مباحثات جدید مرتبط با ناسیونالیسم قرار گرفت و مطالعات آکادمیک در این راستا به تولید آثاری جدید و بازخوانی‌های دوباره از این اصطلاح مناقشه‌برانگیز دست

یازیدند. مذهب نیز در لغت معانی مختلفی دارد؛ به معنای طریقه و روش، به معنای رأی و به معنای اعتقادی که بر اساس آن، فعلی را انجام می‌دهند آمده است.

در اصطلاح ادیان به همین معنای اخیر، یعنی معتقدی که بر اساس آن فعلی را انجام می‌دهند، مذهب گفته می‌شود. مذهب معمولاً کاربردش اخص از دین است، یعنی دین عام است و مذهب خاص. مثل دین مبین اسلام عام است و شامل همه فرقه‌های اسلامی می‌شود و لذا شیعه و سنی همه بر این اعتقادند که اگر کسی به وجود خداوند و یگانگی او و نبوت پیامبر اکرم (ص) و آن چه او از جانب خدا آورده، اقرار نماید، مسلمان است و آثار اسلام که در کتب فقه بیان شده بر آن مترتب است.

تصویر سازی ممنوع، کتمان واقعیت جنگ به روند صلح کمک نمی‌کند

روستایی



در این مورد اگر موضع بیمارگونه‌ی ارگ‌نشینان و نخنگان سیاسی طالبان و تروریست‌های هم پیمانش با هم سبک و سنگین گردد، ملا عبدالسلام ضعیف آخرین سفیر امارت اسلامی که در این اواخر زیر نام طالبان از قندهار تا مزار، اثرش به زبان پشتو در رابطه با چگونگی ایجاد توسعه و فرمانروایی امارت اسلامی به نشر رسیده، مقایسه کرد، ملای موصوف یا صراحت و جرأت در این زمینه قلم زده و در مورد هویت قومی طالبان، ماهیت اعتقادی جنگ، نگاه مردم افغانستان را نسبت به این اداره به روشنی بیان کرده است.

بنا به باور ملا ضعیف در نگاه برخی (اقوام غیر پشتون) از مردم افغانستان، هر پشتون طالب و هر طالب پشتون بوده و این دو لازم و ملزوم هم‌دیگر پنداشته می‌شود. صفحه‌ی ۳

مردم درمانده و مأیوس افغانستان، که خود را محکوم به زندگی اسارت‌بار زیر آماج حملات، پی‌هم ترور و انفجار می‌بینند، روزی نیست که دیدگاه‌شان را از طریق رسانه‌ها و شبکه‌های ارتباط جمعی با هم شریک نساخته و به دور از هرگونه ترس و بیم به ماهیت و هویت منازعه اشاره نه‌کرده باشد. در این میان؛ اما ارگ و سخن‌گویانش که در کتمان حقیقت و توجیه اعمال و هویت شورشیان تروریست به هرگونه اغماض و چشم‌پوشی پناه برده است، به‌ویژه در جریان سال‌های پسین هیچ‌گاهی نخواسته تا از هویت و مقاصد اصلی گروه‌های تروریستی، پرده برداشته و به صراحت از آن سخن گفته باشند.



تهدیدها هم چنان باقی است!

پس از هفته‌ها قتل و کشتار، کابل روزهای نسبتاً آرامی را سپری می‌کند. هرچند آخرین روزهای هفته‌ای قبل آن قدر هم آرام نبود، اما دایره‌ای رخ داده‌های امنیتی در مقایسه با روزها و هفته‌های گذشته کوچک‌تر بود. آرامش نسبی شهر برای شهروندان کابل، که زندگی شان به نوعی با مرگ و خون گره خورده‌اند، به جای این‌که امیدوار کننده باشد؛ استرس‌آفرین و آمیخته با احساس ناامنی و ترس است. در این روزها کمتر کابلی را می‌توان یافت، که با خیال آسوده به کار و زندگی روزمره‌ی شان ادامه بدهند. این بدان معنی است، که در مواردی حاشیه‌ای جنگ افغانستان حتا پر رنگ‌تر از متن آن است. فشار روحی-روانی ناشی از تداوم خشونت، قتل و کشتار وضعیت عمومی را به شدت دگرگون کرده و ثبات اجتماعی را برهم زده است. وضعیت حقوق بشر دوستانه، شرایط زندگی کسانی که به صورت مستقیم در جنگ شرکت ندارند و به صورت عموم رعایت حقوق و قانون جنگ در منازعه‌ی افغانستان هرگز مطلوب نیست؛ زیرا با گذشت هر روز هم به تعداد آسیب‌دیدگان و آوارگان بیشتر شده و هم موارد و قضایای جنایات جنگی گسترده‌تر شده است.

هفته‌ی گذشته با وصف آن‌که در مقایسه با هفته‌های پیشین پایتخت آرام بود، اما وقوع یک رخداد سازمان‌یافته‌ی جنایی، نگرانی پایتخت‌نشینان را بیشتر از پیش کرد. حوالی ساعت ۱۱ صبح پنج‌شنبه، در منطقه‌ی سیلوی شهر کابل، یک عراده تکسی شهری مورد حمله‌ی مسلحانه قرار گرفت؛ دوتن از سرنشینان جان باختند و یکتن دیگر هم زخمی شد. وقتی در روز روشن و در مرکز پایتخت چنین اتفاق رخ می‌دهد و عده‌ای از شهروندان به ریگبار بسته می‌شوند، نشان می‌دهد که وضعیت از کنترل نیروهای امنیتی و کشفی بیرون شده و پهلوهای تاریک و پنهان خشونت و ناامنی پیچیده‌تر گردیده است. همان‌گونه که حمله‌های هراس‌افگانه دمار از روزگار مردم درآورده، اگر به رویدادهای جنایی و ترورهای میان‌شهری رسیدگی و توجه نشود، بدون شک شرایط زندگی برای پایتخت‌نشینان سخت‌تر خواهد شد و احساس ترس و ناامنی روح و روان کابلیان را بیشتر از پیش آشفته خواهد ساخت. در کنار این رویداد جنایی، در جریان هفته‌ی گذشته ریاست امنیت ملی از کشف یک موتر مملو از مواد و جلیقه‌های انفجاری خبر داد. کشف چنین موتر بمب و افراد مجهز با مواد انفجاری، در شرایطی که شهر کابل در هفته‌های اخیر شاهد حملات خونین انتحاری بود، به ناوقوسی می‌ماند که قبل از مرگ به صدا در آمده باشد. واقعیت این است، که اخبار از این دست بر زندگی روزمره‌ی کابلیان اثرات منفی زیادی گذاشته است. هم‌زمان با این اتفاقات، شایعاتی وجود دارد، که گویا چندین نفر با موترهای پُر از مواد انفجاری در بخش‌های از پایتخت پنهان شده و هر آنی ممکن است، قسمت‌های از شهر را مورد حمله‌ی انتحاری قرار دهند. موجودیت چنین فضای مملو از رعب و وحشت باعث شده، برای شهروندان کابل این تصور خلق شود، که روزهای دشوارتری در راه است.

این تصور، روحیه‌ای فرار از کشور را چند برابر کرده است. اگر وضعیت بد امنیتی مدیریت نشود و احساس ترس و ناامنی از روح و روان مردم این سرزمین و به خصوص پایتخت نشینان برطرف نگردد، دور از انتظار نیست، که شاهد مهاجرت دسته‌جمعی پایتخت نشینان باشیم. بنابراین باید بدون فوت وقت طرح امنیت شهری تقویت شود، افراد متخصص در رأس نهادهای کشفی و امنیتی قرار بگیرند و باید راه‌های جستجو شود که جلو تهدیدهای بلند امنیتی به صورت اساسی گرفته شود.

اصلاحات یا تصفیه‌سازی؛ دوهزار جنرال و افسر بلندپایه‌ای

نظامی بازنشسته خواهد شد

شکی نیست و باید برای پایه‌گذاری و تشکیل یک ارتش مقتدر، افراد و چهره‌های متخصص و مسلکی در رهبری این نیروها قرار بگیرند. اما اگر به بهانه‌ی اصلاحات، طرح سیاسی‌سازی نهادهای امنیتی عملی شود و این‌گونه حلقه‌ی خاص بخواند، رهبری نیروهای ارتش را به دست بگیرد، در چنین یک وضعیت نمی‌شود نگران نبود. تجربه نشان داده است، که حکومت وحدت ملی در جریان بیش از سه‌سال حاکمیت‌اش با نهادهای امنیتی و دفاعی برخورد سیاسی داشته و بارها از نیروهای ارتش برای سرکوب معترضان و مخالفین سیاسی اش کار گرفته است. سرکوب جنبش‌های اجتماعی توسط این نیروها که باید ملی باشند، از مصادیق بسیار واضح و روشن استفاده‌ی سیاسی حکومت از نهادهای امنیتی و دفاعی کشور است. با این اوصاف چگونه باور کنیم، که طرح بازنشستگی و قانون جدید امور ذاتی افسران هدف خیرخواهانه و ملی دارد؟

وضعیت بد امنیتی نشان می‌دهد، که باید از تمامی ظرفیت‌ها برای مدیریت جنگ استفاده شود. بنابراین طرح بازسازی و اصلاح نهادهای امنیتی و دفاعی به گونه‌ی عملی شود، که معطوف به ارتقای توانایی و قابلیت نیروهای ارتش در میدان نبرد و برای مهار تروریسم باشد، نه به منظور اهداف و برنامه‌های حلقه‌ی مشخص سیاسی. اگر رهبری حکومت ادعای اصلاحات و بازسازی ارتش را دارد، باید نگاه ملی محور نسبت به نهادهای امنیتی و دفاعی داشته باشد، رتبه‌های نظامی را حاتم‌بخشی نه کند و به ابتکار، تخصص، مدیریت و توانایی فردی افسران و نیروهای نظامی ارزش بدهد. آن‌چه اکنون به بهانه‌ی اصلاحات در صفوف نیروهای ارتش در جریان است، هدف سیاسی دارد و نتیجه‌ی آن هم قابل پیش‌بینی است. لذا در شرایط شکننده‌ی کنونی بهتر است، نیروهای ارتش از وجود افراد نفوذی گروه‌های تروریستی پاک‌سازی شود و طرح بازسازی نهادهای امنیتی و دفاعی به گونه‌ی عملی گردد، که با عملی شدن آن اساس و بنیاد یک ارتش مقتدر گذاشته شود.

یک آینده‌ی روشن ادامه خواهد یافت. شاه‌حسین مرتضوی سرپرست دفتر سخنگوی ریاست‌جمهوری نیز گفته؛ این کار در راستای اصلاحات و ایجاد فرصت برای افسران جوان انجام شده است. آقای مرتضوی در صفحه‌ی فیس‌بوک‌اش نوشته است: "طی سه‌سال گذشته، رئیس‌جمهور در مرکز و ولایات با اقشار مختلف ملاقات کرده، دیدگاه‌ها، شکایات و پیشنهادات مردم را شنیده است، که اصلاحات همه‌جانبه در بخش‌های ملکی و نظامی، غیر سیاسی شدن نهادهای امنیتی، فرصت به جوانان، زنان و همچنان توزیع عادلانه‌ی امکانات از خواسته‌های اساسی و بنیادی مردم در این ملاقات‌ها بوده است." در رابطه به قانون جدید امور افسران، اما آن‌چه مبهم به نظر می‌رسد، انگیزه‌ی این طرح است. اگر واقع آن‌گونه که ریاست‌جمهوری و نهادهای امنیتی-دفاعی کشور اعلام کرده، که این طرح به منظور اصلاحات واقعی روی دست گرفته شده است، باید از آن استقبال شود. ولی اگر انگیزه‌ی این طرح سیاسی باشد، آن‌هم در شرایطی که نهادهای امنیتی و دفاعی به شدت متأثر از جنرالان کهنه‌کار و جهادی اند، در این صورت ثبات حداقلی که در صفوف نیروهای نظامی وجود دارد، از میان خواهد رفت و به جای این‌که نهادهای امنیتی و نیروهای ارتش بازسازی شوند، این نهادها به سوی فروپاشی، تزلزل و چند دستگی حرکت خواهند کرد.

واقعیت این است، که نهادهای امنیتی و دفاعی باید بازسازی و نوسازی شود، در این میان اما آن‌چه مهم است، مکانیزم و شیوه‌ی بازسازی این نهادها است. اگر مکانیزم و شیوه‌ی بازسازی نهادهای امنیتی به سبک و سیاق حکومت وحدت ملی باشد، همان بهتر که این طرح هیچ عملی نشود. در شرایطی که صدها مدال نظامی به هدف سیاسی به چهره‌های نزدیک به حلقه‌ی ارگ اهدا می‌شود و افسری یک‌شبه به رتبه‌ای جنرالی و بالاتر از آن دست می‌یابد، یا فرزند یکی از قوماندانان جهادی به دلیل نزدیکی به شخص رئیس‌جمهور بدون این‌که تخصص مسکلی داشته باشد، نشان بریدجنرالی دریافت می‌کند، در این صورت بدون شک نفس اصلاحات به مفهوم واقعی آن، زیر سوال می‌رود. در این‌که یک بخش بزرگی از رتبه‌داران نیروهای ارتش افراد غیر مسلکی اند،

حکومت وحدت ملی طرحی را به اجرا گذاشته است، که بر بنیاد آن تا دو سال دیگر دوهزار جنرال و افسر بلند پایه‌ای نهادهای امنیتی و دفاعی بازنشسته خواهد شد. این طرح از دهم جدی سال روان آغاز شد، که در نخستین مرحله‌ی آن حکم بازنشستگی افسران، دگروالان و جنرالان وزارت دفاع ملی عملی می‌شود. در روزهای آغازین این طرح دولت وزیری، سخنگوی وزارت دفاع ملی گفته بود؛ طرح بازنشستگی افسران و جنرالان، شامل سه مرحله است، که در مرحله‌ی اول آسانی که بست شان بسیار پایین است و یا در احتیاط به سر می‌برند، تقاعد خواهد کرد. در مرحله‌ی دوم کسانی که سن بلند دارند، متقاعد خواهند شد و در مرحله‌ی سوم این روند عمومی و به صورت کامل تطبیق می‌شود و تمام افسرانی که سن شان با تقاعد برابر باشد، به تقاعد سوق داده خواهند شد. ارگ ریاست‌جمهوری و نهادهای امنیتی گفته‌اند؛ این طرح زمینه‌ی رشد جوانان را در صفوف نیروهای ارتش مساعد می‌سازد و به افسران جوان فرصت می‌دهند، تا در بست‌های بلندتری مقرر شوند. گفته می‌شود که در قانون جدید امور ذاتی افسران، سن بازنشستگی برای دگروالان و سایر افسران پنجاه و چهار سال، برای برید جنرالان پنجاه و شش سال، برای تورن جنرالان پنجاه و هشت سال، برای دگرجنرالان شصت سال و برای ستر جنرالان شصت و دو سال تعیین شده است. در صورتی که این طرح به گونه‌ی کامل عملی شوند، هفتاد در صد از افسران و جنرالان نیروهای امنیتی و دفاعی بازنشسته خواهند شد.

هفته‌ی گذشته محمد اشرف غنی، رئیس‌جمهور کشور نخستین مرحله‌ی طرح بازنشستگی افسران و جنرالان نهادهای امنیتی و دفاعی را امضا کرد. آقای غنی با اجرائی کردن قانون جدید امور افسران، در صفحه‌ی توئیتر خود نوشت: "ما اصلاحات را برای بردن جنگ و دستیابی به صلح می‌خواهیم." بنابر نوشته‌ی رئیس‌جمهور؛ این طرح فقط برای اصلاحات نیست، بلکه این روند برای

واقعیت این است، که نهادهای امنیتی و دفاعی باید بازسازی و نوسازی شود، در این میان اما آن‌چه مهم است، مکانیزم و شیوه‌ی بازسازی این

نهادها است. اگر مکانیزم و شیوه‌ی بازسازی نهادهای امنیتی به سبک و سیاق حکومت وحدت ملی باشد، همان بهتر که این طرح عملی

نشود. در شرایطی که صدها مدال نظامی به هدف سیاسی به چهره‌های نزدیک به حلقه‌ی ارگ اهدا می‌شود و افسری یک‌شبه به رتبه‌ای جنرالی و

بالاتر از آن دست می‌یابد، یا فرزند یکی از قوماندانان جهادی به دلیل نزدیکی به شخص رئیس‌جمهور بدون این‌که تخصص مسکلی داشته باشد،

نشان بریدجنرالی دریافت می‌کند، در این صورت بدون شک نفس اصلاحات به مفهوم واقعی آن، زیر سوال می‌رود.

برگی از تاریخ

«از جمله‌ی زبان‌های ملی افغانستان،

زبان پشتو و دری رسمی است»

"ماده‌ی سوم: در مملکت ما زبان‌های ملی زیاد است، در این‌جا (از جمله‌ی زبان‌های ملی افغانستان، زبان پشتو و دری رسمی است.

عبدالرشید خان اچچه: زما په عقیده همدغه ماده صحیح ده. مکالمه او تحریر په همدغو دوو ژبو ده.

قدیر خان تره‌کی: کلمه‌ی ملی و قومی را باید از هم فرقی کرد، ملی عام است، زبان پشتو ملی است. معنی آن این است، که فلان و فلان اقوام تجاوز کرده و خارج از احاطه‌ی اقوام است، همچنان دری.

داوی: من به نظریه آقای تره‌کی مخالف هستم، در این‌جا خوردی و کلانی مورد بحث نیست، دانه آدم خورد با آدم کلان مساوی نبود، پشتو از زبان پشه‌ای حق بیشتر ندارد و نه کم است، پشتو کدام امتیاز ندارد، همه زبان‌ها یکسان حق دارد، اما فعلن این دو زبان را به لحاظ علمی و ادبی رسمی می‌شناسم، باید کسی خود را ...

کهزاد: در ماده‌ی (۳۴) ما به یک زبان امتیازی قایل شده‌ایم، که باید نشویم. ما چطور می‌توانیم بگوییم که یک زبان ملی است و دیگری نیست. همه زبان‌ها زبان تعلیمی است، در هندوستان زبان استعمار زبان رسمی است، ما باید برادر وار زندگانی کنیم و کوچک‌ترین تبعیض نباشد، ماده‌ی (۳۵) باید کشیده شود.

پوهاند رحیمی: من تعجب می‌کنم در این ماده هیچ تذکر زبان ملی نشده و زبان رسمی گفته شده، در دنیا کدام قانون اساسی نیست که فلان زبان ملی است- در ماده‌ی (۳۵) این‌قدر گفته شده که برای انکشاف زبان پشتو پروگرام وضع شود.

پوپل: مبدأ تمام زبان‌ها یکی است، که آن پشتو است- لغوی او استقهامی بحثونه، زبان‌های که در این‌جا ذکر شده صحیح است. خلیلی: مسئله‌ی زبان از مسئله‌ی ملیت جدا است، اگر ما به زبان پشتو کپ می‌زنیم و یا به دیگر زبان‌ها ما همه وقت در حفظ ناموس مملکت پهلوی همدیگر ایستاده بودیم و جدایی زبان در وحدت ملی ما فرقی نکرده، بحث کلمه‌ی ملی را باید به ماده‌ی (۳۵) بگذاریم و فعلن در رسمیت هر دو زبان بحث کنیم.

فرهنگ: در ماده‌ی سوم از ملی بودن زبان ذکر نیست- فقره‌ی سوم ماده‌ی اول این مسئله را حل می‌کند و زبان تمام آن‌ها زبان ملی است، من به نظریه‌ی آقای تره‌کی موافقت ندارم. اما ضرورت ذکر زبان ملی نیست، توضیحی در این مورد وارد شود، اگر ما بگوییم از میان زبان‌های دیگر زبان پشتو و دری رسمی و ملی است.

داوی: در مجلس اعیان به لفظ کلمه ملی در ماده‌ی (۳۵) بسیار اختلاف واقع شد، ما باید غلط فهمی را رفع کنیم تا کسی گمان نه کند، که کسانی که غیر از این دو زبان کپ می‌زنند، از این ملت نیستند. در کمیته‌ی مشورتی ما یک تذکر دادیم، که به زبان پشتو توجه شود و حالا آن‌را ماده‌ی علیحده بنام ملی ذکر کرده‌اند. اگر کلمه‌ی ملی از ماده‌ی (۳۵) کشیده می‌شود، نزاع رفع می‌شود.

رمضان شریفی جاغوری: در قسمت زبان و بیان بهتر است، به آفرینش مراجعه شود؛ خالق، خلق الانسان علمه الی بیان، خلق الانسان علمه الپشتو یا علمه الفارسی نه گفته، خداوند که خلق را به زبان‌های مختلف آفریده، ما چرا از یک طرف گفته می‌شود؛ ما تعصب نداریم و باز لفظ کل و جزء استعمال می‌شود، اگر ما یک ملت باشیم پس چرا یکی کُل باشد و یکی جزء؟ این جمله که جزء تابع کُل از مزخرفات قدیمی است، همه زبان‌های افغانستان یکی است- فارسی پهلوی‌ای دری و پشتو، معنی رسمی بودن اگر این‌چنین تعبیر شود، درست است."

منبع: د ولس‌مل ژوند، سیاسی هلی خُلی او خاطری، محمد حسن ولس‌مل، سال چاپ ۱۳۸۹، انتشارات: افغان ملی جریده، صص ۱۵۳۵-۱۵۳۷

تصویر سازی ممنوع، کتمان واقعیت جنگ به روند...

تصمیم آن مراجع پیروی گردد. قریب به یک قرن است، که مردم افغانستان قربانی تمایلات سیاسی آن عده قدرت‌طلبان گردیده که با ابرزار سازی تمایلات قومی غرض دست‌یابی به قدرت و امتیاز، آن را مسئله‌ی ملی جا زده‌اند. مردم افغانستان خواهان باز بینی و آسیب‌شناسی تمام قضایا و جریان‌های است، که تا کنون به آن‌ها مجال نداده‌اند، که افکار و تصمیم‌شان را در آن زمینه اعمال نمایند. در این مورد چند موضوع ضرورت به بازنگری و تعریف روشن و شفاف دارد:

۱- مسئله‌ی ساختار متمرکز قومی قدرت که حال به یک مطالبه‌ی همگانی تبدیل و بازخوانی آن از جانب اکثریت قاطع مردم افغانستان در دستور کار قرار گیرد.

۲- موضوع توزیع قدرت به ویژه در بخش مدیریت کلان کشوری و سپس درون ارگان‌های تأثیرگذار امنیتی که مردم افغانستان از آن دو مرجع خود را آسیب پذیر دانسته و نسبت به آن بدبین می‌باشند.

۳- بررسی همه جانبه از ماهیت منازعه با کشورهای همسایه به‌ویژه در رابطه با پاکستان و ایران، که در دامن‌زدن به آن، بیشتر از همه دخیل بوه و به استمرار عمر منازعه با گسیل نیروی‌های اجیر و اكمال آن قدرتمندتر از دیگران عمل می‌کنند.

۴- تعریف روشن و صریح از دوستان و دشمنان مردم افغانستان در بخش داخلی، منظوقی و جهانی، که این دو روند دارای چه شاخصه جدا از هم بوده و مفیدیت و مضرت آن چگونه و روی کدام معیارها محک زده می‌شود.

۵- بحث دوستان بین‌المللی و یا بنابه عرف معمول جامعه‌ی جهانی نیز قابل تامل است، آیا موجودیت جامعه‌ی جهانی، که با منازعه افغانستان نگاه چندگانه داشته و از سلطه‌ی یک هویت در حذف دیگر هویت‌ها حمایت نماید، به نفع است یا به ضرر مردم افغانستان. این موضوع که با پیشینه‌ی تلخ تاریخی گره خورده، ضرورت به آسیب‌شناسی عمیق و بنیادی داشته و بر اساس این آسیب‌شناسی است، که ابهام از روی کرد اتکا به حامیان جهانی و یا نقد و نفی آن پیش‌بینی شده و مسئله‌ی ایجاد ثبات و فضای هم‌زیستی میان اقوام افغانستان حمایت همگانی کسب می‌نماید.

در غیر آن ادامه این روند ویران‌گر به نفع تداوم منازعه، حذف تدریجی مردم افغانستان از ساختار قدرت، ادامه روند وابستگی و سلطه‌ی مداوم قدرت‌های سودجو در منطقه، دادن قربانیان بیشتر قبول ویرانی و دربردی دنباله‌دار است.

کرده است. این حرکت در میدان جنگ با مهارت بیشتر مدیریت گردیده و توانسته با عقب‌گرد گام به گام و به جا گذشتن مقادیر هنگفت سلاح و ساز و سامان جنگی بخش وسیع از جغرافیای کشور را به شبکات مختلف تروریستی تسلیم نماید. در عرصه ایجاد فضای تسلیم طلبی تدریجی، و ایجاد جنگ فرسایشی که هزینه‌ی اصلی آن‌را مردم بی‌دفاع و غیر نظامی پرداخته، آن چنان فضای رعب و وحشت ایجاد کرده است، که بخش از مردم با چشم‌پوشی از دادن این همه قربانی و جان‌فشانی‌ها، حاضر اند حتا برای یک روز زندگی در دنیای به دور از جنگ و قربانی، هر نوع نظم سفارشی و استبدادی را بپذیرند.

این اغفال و ذهنیت‌سازی اجباری تنها در مورد ایجاد فضای تسلیم طلبی به مردم افغانستان برنامه نگردیده، بلکه بدتر از همه جامعه‌ی جهانی و بخش وسیع از دنیای بشریت را نیز به دنبال کشانیده و هدف قرار داده است. در این زمینه قبول هر نوع ذلت برای ارگ مایه‌ی افتخار تاریخی است، او هزینه‌ی بدنامی تاریخی را در مورد تثبیت هویت قومی و ماهیت اهداف تباری‌اش به جان خریده و با قبول آستان بوسی هر کشور و پذیرش زنجیر اسارت هر قدرت بیرونی می‌کوشد، این رسالت تباری را در عرصه سیاسی ثبت تاریخ کرده و آن‌را با نسل بعدی پیوند زده و قدرت را در حیطه‌ی هم‌تبارانش استمرار بخشد. کاربرد این دشگرد سیاسی، که بیشتر از عرصه‌ی داخلی درون جامعه جهانی تأثیر گذار بوده و پیامد آن وضعیت را آن چنان آشفته و غبار آلود ساخته است، که در شرایط کنونی بخش وسیع از جامعه‌ی جهانی نیز از ترفند ارگ برای پنهان‌سازی هویت تروریست‌های بی‌رحم و جغرافیای زیستی آن تبعیت نموده و با تعریف ناقص از ماهیت و اهداف این منازعه، تا هنوز به دنبال مصالحه و آشتی با این پدیده که اساسن تهدید به آشتی در نهاد آنان کم‌تر مشاهده می‌شود سرگردان اند.

روی کرد دیگری، که مردم افغانستان کشورهای منطقه و جامعه‌ی جهانی را در خلای عدم درک واضح در این منازعه کشانیده تبلیغ و فشار بر حامیان منطقوی این منازعه است، که در آن زمینه بیشتر به اسلام آباد اشاره می‌شود. این موضوع که آن آدرس نگاه بدبینانه به نیت کابل دارد، یک واقعیت است؛ اما این که این بینش خصمانه از کجا ناشی می‌شود و یا نگاه کابل نسبت به حل آن منازعه چگونه بوده؟ و اسلام آباد بر مبنای کدام منطق و دلایل بر حقانیت‌اش با فشاری می‌کند، ضرورت است تا به مراجع بی‌طرف و موسسات قانونی جامعه‌ی بشری رجوع و از

این موضوع که ارگ از ماهیت جنگ و مسئله‌ی هویت جنگ‌جویان تروریست اطلاع ندارد و یا این‌که ارگ‌نشینان گروهی از جهال سیاسی اند، که با هزینه‌ی مالی و حمایتی نظامی جامعه‌ی جهانی و ایالات متحده بر اریکه قدرت سوار اند و از دورنمای سیطره این اندیشه درک درست نداشته و ضعیف‌تر از ملا ضعیف است، خود فریبی بیش نیست.

استار هوشمندانه، که سال‌هاست ارگ به آن پناه جسته و حقایق را با واژه‌های چون برادران ناراضی، مخالفان سیاسی، هراس افکنان و انواع مشابه از آن کلمات پوشش تبلیغاتی داده، در اساس عدم تمایل ارگ را به مبارزه قاطع با این پدیده ویران‌گر که مشترکات قابل اعتبار آن‌را به هم وصل می‌سازد، نشان می‌دهد. به گمان بسیاری آگاهان چشم‌پوشی از تقلیل هویت اصلی تروریست‌ها، جغرافیای زیستی، بستر اجتماعی، گروه‌های هم‌دست، پناه‌گاه روستایی و شهری و مدیران کلان آن از جمله عوامل و علل اصلی است، که ارگ به بهره‌گیری از این ترفند و انحراف فکری مسئله‌ی مبارزه قاطع با تروریزم را سبوت‌زا و ساحه حاکمیت‌شان‌را توسعه و به آنان فرصت داده تا به تدریج سال به سال اراضی و محیط زیست امن را از زیر پای مردم افغانستان تصاحب نمایند.

بر اساس این باور مردم افغانستان، عوام کالانعام و انسان عصر بدویت است، که تا هنوز در قرون ماضی زندگی و به آن شیوه اندیشیده و شعور لازم را برای درک هویت جنگ‌جویان و ماهیت اهداف آن‌ها ندارند. بر بنیاد این درک، ارگ می‌کوشد در دامن‌زدن به موضوعات جانبی چون مبارزه با فساد، مسئله‌ی کشت خشخاش، ضعف ظرفیت در ادارات و انواع آن انحراف فکری ایجاد کرده و مردم را نسبت به ماهیت این جنگ خانمان‌سوز و ویران‌گر اغفال نماید. این گمان انحرافی که بر مبنای عدم درک از ریشه مناسبات اجتماعی در افغانستان مایه می‌گیرد، ارگ را همانند دیگر باورهای کاذب‌اش اغفال نموده و به بی‌راهه سیاسی کشانیده است.

ارگ که در سال‌های پسین بیش از پیش با برنامه‌ی مدون قومی و به دقت حساب شده کار کرده در عمل با آزاد سازی صدها طالب و تروریست بدون آن که کوچک‌ترین نشان و جای پای از هویت قومی شان به زبان آورده باشد، بیشتر از تمامی منابع حمایتی و آموزشی آن‌ها، به این جریان ویران‌گر و وحشت‌آفرین خدمت

هزاره‌ی اهل سنت شکاف عمیق در قالب...

مذهبی بود و برای هزاره‌هایی اهل سنت که همان گروه گمشده بودند کار را مشکل‌تر ساخت. عده‌ای خود را با پسوند مذهبی اهل سنت پشتون، عده‌ای تاجیک، عده‌ای ازبیک و عده‌ای هم به خرده هویت‌ها تقسیم شدند، تا باشد که جایگاه اجتماعی این‌ها با هویت هزاره و مذهب تشیع شکننده نشود.

این روند نه تنها برای هزاره‌های اهل سنت جایگاهی را نداد، بلکه از آن‌ها تنها سرباز و مزدوری ساخت که همیشه بی‌مزد بر دروازه‌ی دیگران ایستاده بودند و از منافع ایشان پاسداری می‌کردند. همانطوری که پشتون‌ها می‌توانند شیعه باشند، تاجیک‌ها می‌توانند شیعه باشند، هزاره‌ها هم می‌توانند سنی باشند. این ریسک خطرناکی در قلب تاجیک‌های تا دندان مسلح توانست جایگاه مردمی را نشان دهد، که سال‌ها به خاطر گره کور مذهب از هویت خود فرار کرده‌اند. هزاره‌های اهل سنت با آن‌که در مناطق خودشان به نام هزاره صدا زده می‌شوند، اما در بیرون به قومیت‌های دیگر تمایل بیشتری نشان دادند، که این امر باعث زوال شان بوده است. عده‌ای از جوانان هزاره‌ی اهل سنت برای نخستین بار تابو شکنی کردند و در میان قلب تاجیک‌های شمال و پشتون‌های شرق صدا کشیدند، که ما هزاره‌ی سنی هستیم. این موج عظیم، شکاف عمیقی را در میان هویت و مذهب در افغانستان انداخت و به زودترین فرصت این کتله توانستند، جایگاه خود را با تأسیس شورای سراسری هزاره‌های اهل سنت افغانستان پیدا کنند و ادعای یک طرف قضیه در افغانستان را دارند که می‌توانند معادله‌ی قدرت را در ساختار سیاست قومی افغانستان تغییر دهند.

این جوانان رشید بدون شک نداشته‌های خود را از دست داده‌اند و پل‌های پشت سر زیرمجموعه‌بودن را شکسته‌اند

حالا با درنظرداشت دو مفهوم بالا می‌توان راحت‌تر به اصل موضوع رسید. قومیت یکی از عناصر فطری در وجود انسان است که خواهی نخواهی خداوند آن‌را به ما می‌دهد. موضوع مذهب بیشتر عنصر اکتسابی است، یعنی شخص در قبول آن اختیاری است و می‌تواند هر مذهب و دینی را قبول نماید و آزاد است. با گذر بر گذشته‌های هزاره‌ها بعد از نسل‌کشی عبدالرحمن، هزاره‌ها از مناطق خود بیجا شده‌اند. یکی از این کتله‌هایی که از مناطق خود بیجاده شدند هزاره‌هایی بودند که از ساحات قندهارا و مخصوصا پشته قندهار به مناطق شمال کشور کوچ داده شدند. دیگر اقوام در دربار رفت‌وآمد خود را داشتند و در طول تاریخ منصب‌هایی را داشته اند و از همان زمان به حمایت‌های استراتژیک قومی خود پرداخته‌اند و در تلاش بوده‌اند، جمعیت خود را با سیاست‌های ماهرانه و عوام‌فریبانه بیفزایند و این بود که هزاره‌ها بدون داشتن حتی یک حمایت‌گر به سیر زندگی خود پرداخته‌اند. بدبختانه این بی‌کسی و تنهایی این مردم باعث این شد که هر که هر چه خواست انجام دهد. سادات با پسوند مذهبی اهل تشیع بیشتر هزاره‌ها را در اسارت خود گرفتند و مذهب تشیع را با این قوم گره زدند. هزاره‌ها همیشه به سادات احترام خاصی داشتند تا این‌که در میان هزاره‌های تشیع انقلابی درونی به پا خواست، که سردمدار این جنبش شهید استاد مزاری بود. این حرکت از میان هزاره‌ها با پسوند اهل تشیع باعث این شد که در کل کشور قومیت هزاره با مذهب تشیع گره بخورد این بود که سراغاز گروه بزرگ گمشده‌ای که در زمان زمامداران به نحوی زیرمجموعه شده بودند، دیگر جرأت قومیت خود را نداشته باشند و به قومیت‌زدایی پرداختند. با جو حاکم بر فضای آن روز افغانستان بیشتر شعارها

- تنها "گپ مردم" بازتاب‌دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسئولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.
- "صدای مردم افغانستان" از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند. اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

فیس‌بوک: هفته نامه صدای مردم

آدرس دفتر: کابل، کارته - ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت

مدیر مسئول

عبدالخالق آزاد

شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸

سر‌دبیر

اسحق‌علی احساس

ایمیل: sadaaym@gmail.com

زیر نظر شورای نویسندگان

سال چهارم، یکشنبه، ۲۲ دلو ۱۳۹۶ هجری خورشیدی، ۱۱ فبروری ۲۰۱۸ میلادی

شماره‌ی ۱۶۸

مانفیست ارگ؛ تشدید منازعات قومی و تداوم سلطه تباری



ریشه‌ی او از درون مردم و ایجاد فاصله با پایه‌های اجتماعی‌اش موثر واقع شد.

جلوگیری از کار قانونمند درون کمیسیون انتخابات و نصب مهره‌های دست‌نگر و بازیچه در آن اداره و مبارزه با هویت انسانی اقوام ساکن در افغانستان و جلوگیری توطئه‌گرانه از توزیع تذکره‌های الکترونیکی، تعدیل قانون اساسی، لویه جرگه‌ای مندرج در تفاهم نامه حکومت وحدت ملی و تصفیه ادارات امنیتی از افراد و اشخاص آزاد اندیش و ملی موضوعات دیگری بود، که شکاف میان مردم و ارگ را توسعه داد. تصفیه ادارت از وجود مهره‌های غیر تباری و آن‌هم زیر پوشش گویا جوان‌سازی ادارات و تخصص‌گرایی از جمله موارد دیگر بود که با وجود دقت و برنامه هوشیارانه یکی پی دیگر مشت دسیسه ساز او را به پیشگاه مردم افغانستان باز کرد.

این همه مسایل سبب گردید، تا مردم عملن از هم‌کاری با حکومت دست کشیده و صف مردم با حکومت کاملن از هم جدا گردد. این موضوع غیر قابل انکار است، که پس از میانجی‌گری جان‌کری و ایجاد حکومت وحدت ملی، رئیس این حکومت توافقی، هیچ‌گاه از وزنه و اعتبار رئیس دولتی که در قانون اساسی ذکر گردیده برخوردار نیست. تقسیم قدرت به ۵۰٪ اعتبار رئیس حکومت را نیز ۵۰٪ فیصد تقلیل داده و او اساسن از آن مشروعیت که او در راس سه قوه و به خصوص قوماندانان اعلی‌قوای امنیتی به حساب آید قرار ندارد. از آن رو در توجیه اعمالش به‌ویژه در مورد تبدیل و جابه‌جایی مهره‌های دولتی منصوب به تیم اصلاحات و هم‌گرایی دستش بسته بوده و بدون کوچک‌ترین دلیل در آن رابطه بدون مشوره با تیم موصوف و پایه‌های اجتماعی‌اش هر تصمیم که اتخاذ نماید، خلاف توافقی‌نامه بوده و برای آن مجوز قانونی رد یابی نمی‌تواند.

در نتیجه همه فرصت‌ها به معضل و منازعه تبدیل گردیده و بدون آن‌که به رویایش در شمال که همانا به زمین زدن دوستم و نور بود، برسد، اندک‌ترین اعتبار و اهمیت که برای او و حکومت وحدت ملی باقی مانده بود، نیز از دست رفت. در حالی‌که تبعیض در انتقال برق ترکمنستان و قضیه جنبش تبسم و روشنائی و در نهایت انصراف از ایجاد بندهای آب گردان در هزارستان و تنقیص بودجه در آن نواحی و نگاه تبارگرایانه به استخدام نسل جوان و تعلیم یافته‌ای آن جوامع، پیشتر از هر جای دیگر این حکومت سفارش را در آن نواحی بی پایه و فاقد اعتبار ساخته است. اعتبار حاکمیت آن چنان‌که در شمال به زمین خورده، در جنوب و شرق کشور، حال و روز بهتر از آن ندارد. بازی فریبکارانه او با داعشی‌ها در شرق و شمال شرق و تهدید و تخویف او در جنوب از جمله عوامل است، که این حکومت را کاملن از اعتبار اجتماعی محروم و جامعه را رویارو با او قرار داده است.

افغانستان دچار شد. دامن زدن به منازعات هویتی و استفاده از مهره‌های ضعیف قومی در مقابل افراد و اشخاص تأثیر گذار او را به صفت چهره توطئه‌گر و نفاق بر انگیز معرفی و فاصله او را از مردم باز هم افزایش داد.

رفتار مشکوک و حتی هراس انگیز او و شورای امنیت‌اش با معاون اول، که مشروعیت‌اش را تنها از آدرس وی کسب می‌کرد، او را در افکار ساکنان شمال کشور و نخبه‌گان حامی‌اش به صفت انسان دسیسه ساز و تبارگرا، معرفی و همه مردم را در آن نواحی نسبت به او بدبین و مظنون ساخت. در افشای این رویدادها، نقش افشاگری معاون اول و کارمندان هم‌تبارش چون مخکش‌ها تأثیر بس سرنوشت ساز داشت.

تشدید روند استخدام کارمندان بلند رتبه و آن‌هم بر اساس روابط شخصی و تباری، با بهره‌گیری از شگرد راه اندازی کمیسیون اصلاحات اداری و با استفاده از پوشش چند لایه‌ای آن اداره، دلستگی نسل جوان کشور را به تعلیم و تحصیل به شدت آسیب رسانده و این نیروی تأثیرگذار را عملن در مخالفت با او قرار داد. این عوامل سبب شد تا مردم از فرط ناچاری به خیابان‌ها برآید، شکل‌گیری جنبش‌های عدالت‌خواهانه که دقیقن از آن آسیب اجتماعی انرژی می‌گرفت، از مرز هویت‌ها گذشته و بتدریج جنبه ملی و همگانی گرفته و با برآمدن میلیونی در خیابان‌های کابل، ولایات، ولسوالی‌ها و بالاخره در پنج قاره با وجود دادن ده‌ها قربانی و معلول هم اکنون نقش شمشیر داموکلس را روی فرق او بازی می‌نماید.

موضوع قتل و کشتار اعضا و هواداران جنبش روشنائی، جنبش رستاخیز و تغییر و در آن میان اعزام مشکوک چندین فرد انتحاری در مراسم دفن و نماز شهید سالم ایزدیار از او چهره هراس انگیز چون اهریمن و هیولا به تصویر کشید. در حالی‌که پیشتر از آن دسیسه‌ای رهایی گروگانان هم‌تبارش در ولایت زابل و استفاده از کلای پارلمان و ملا امامان ارگ با پرداخت مبالغ هنگفت در آن معامله و بالاخره قتل ۷ گروگان بی‌گناه که به جنبش تبسم منجر شد، از جمله عوامل بود، که در خشکاندن

جلوگیری از کار قانونمند درون کمیسیون انتخابات و نصب مهره‌های دست‌نگر و بازیچه در

آن اداره و مبارزه با هویت انسانی اقوام ساکن در افغانستان و جلوگیری توطئه‌گرانه از توزیع

تذکره‌های الکترونیکی، تعدیل قانون اساسی، لویه جرگه‌ای مندرج در تفاهم نامه حکومت وحدت

ملی و تصفیه ادارات امنیتی از افراد و اشخاص آزاد اندیش و ملی موضوعات دیگری بود، که

شکاف میان مردم و ارگ را توسعه داد. تصفیه ادارت از وجود مهره‌های غیر تباری و آن‌هم

زیر پوشش گویا جوان‌سازی ادارات و تخصص‌گرایی از جمله موارد دیگر بود که با وجود دقت

و برنامه هوشیارانه یکی پی دیگر مشت دسیسه ساز او را به پیشگاه مردم افغانستان باز کرد.

کوهبندی

اشرف غنی احمدزی پیش از انتخابات بدنام سال ۲۰۱۴م (از دوران تحصیل در دانشگاه امریکایی بیروت) فرد شناخته شده و بحث برانگیز بود. نسبت او به قبیله احمدزی که بخش از قبایل کوچی و یا پشتون را تشکیل می‌دهد، برای او اولین معیار ارزش گذاری به شمار می‌رفت. تبارز افراطیت قومی که در خون قبیلوی او عجین بود، در رفتار و کردارش حتی آن زمانی که او تمایلات شدید چپ داشت در افکار هم نسلانش تأثیر مخرب از وی به‌جا گذاشته بود.

این تمایلات که در دوران امارت اسلامی و کنفرانس بن اول او را در معرض افکار عامه عملن به آزمون گذاشت، تجربه‌ای دردناک بود که در دوران اولین انتخابات ریاست جمهوری برای او هزینه ساز شد. شرکت او در گردهمایی‌ها و همایش‌های فرهنگی که از تمرکز قدرت، تبارگرایی و تبعیض حکایت داشت، پیش از انتخابات رسوای ۲۰۱۴، برای او چالش آفرین شده بود. تقلب عریان در انتخابات ۲۰۱۴، که اگر در کشورهای قانونمند این چنین افشاح به وقوع می‌پیوست عاملان آن مستحق مجازات بود، بیشتر از پیش او را به زمین زد.

قبول داوری جان‌کری که با عبور از قانونیت، و امضا روی تفاهم‌نامه که اصلن به آن کوچک‌ترین اعتبار نداد. اساس مشروعیت او را مورد پرسش قرار داده و از ماهیت وی به عنوان یگانه عنصر شیفته قدرت و قانون ستیز، پرده برداشت. پس از آن رسوایی، فرصت که بنابه توجه جامعه جهانی ایجاد شده بود، بتدریج به یک منازعه تبدیل و به گره کور مسایل بیشتر افزود. ترکیب ادارات ملی با استفاده از مهره‌های که بخش از افراد فاسد و شناخته شده در آن جا داده شده بود، به اعتبار او سخت صدمه زد. معاملات پشت پرده‌ای او با ارگان‌های قانون‌گذار و قضائیه مشت او را بیشتر باز کرد. حرکات مشکوک و سخنان گرم و سرد او در مورد انتقال داعشیان به شمال کشور، ظن و گمان‌های زیاد در مورد او ایجاد و توسعه نا امنی به ویژه در شمال اکثریت قاطع مردم افغانستان را نسبت به او بد بین و مشکوک ساخت. تصمیم مبارزه با فساد و آن‌هم با استفاده از مهره‌های درشت فساد پرور این برنامه‌ای توطئه‌گرانه‌ای او را که وی امید کلان به آن بسته بود، در فاصله او از مردم تأثیر مخرب ایجاد کرد.

ایجاد مدیریت متمرکز روی پروژه‌ها و آن‌هم از طریق ادارات ظاهرن تدارکات گویا ملی، که حکایت از مدیریت متمرکز روی عصب اقتصادی کشور داشت در کنار تمرکز سیاسی، نه تنها روند توسعه و انکشاف در کشور را به بن بست کشانید، بلکه پیامد آن ادارات دولتی را نیز کاملن متأثیر و بی‌کاره جلوه داد. جا به‌جایی افراد از یک اداره و آن‌هم با استفاده از فرمان و تصفیه‌ی تدریجی ادارات از هویت‌های قومی غیر تباری، به‌ویژه پس از افشای مدیران ارشد دولتی از اداره امور تا ارگان‌های تأثیر گذار دیگر، با واکنش زیر پوستی قاطبه جامعه

نقد اجتماعی

جامعه‌ی اغواشده و جشن بگير

بسم الله ياوری

هرچند دانش‌گرایی امر مقدس و مقبول است، اما جشن فارغ‌التحصیلی جوانان دانش‌آموخته، خودفریبی بیش نیست. این جشن را می‌شود جشن آغاز روزمرگی‌های نسل تحصیل‌کرده عنوان کرد. تا زمانی‌که بساط تبعیض و تعصب در این سرزمین پهن است، دانش و تخصص، هیچ‌تغییری در زندگی مردم ما ایجاد نخواهد کرد. کم نیستند انسان‌های تحصیل‌کرده‌ای دیار ما، که اکنون در کمپ‌های پناهندگی سازمان ملل، در بی‌سرنوشتی مطلق به سر می‌برند. فراغت از دانشگاه در این سرزمین، به معنی دقیق‌تر اش، آغاز فصل بی‌کاری و سرگردانی است. جوانان دانش‌آموخته‌ی زیادی هستند که غرور شان اجازه نمی‌دهند، تا روزگار سخت خویش را حکایت کنند. خیلی از همین نسل تحصیل‌یافته‌ی جامعه‌ی ما روزها در چوک‌های شهر به دنبال کار روزمزدی سرگردان‌اند، و بسیار اند کسانی‌که از انجینیری با نمرات عالی فارغ‌التحصیل شده، اما امروز جاده‌های شهر را متراج می‌کنند. در سال‌های گذشته وضعیت کمی بهتر بود، زیرا جوانان می‌توانست حداقل در دویخش کار کنند. در بخش موسسات خارجی؛ که گلیم آن در دروه‌ی حکومت پیشین برچیده شد و در بخش موسسات آموزشی؛ که حکومت کنونی با طرح مالیات ربع‌وار و ماهوار گلیم آن‌را جمع خواهد کرد. در یک تعبیر خوش‌بینانه هم نمی‌توان گفت که وضعیت کنونی مطلوب و ایده‌آل است. در حقیقت امر وضعیت موجود بغرنج‌تر از عصر طالبان است، نه بهتر از آن. با این اوصاف چگونه جوانان این سرزمین انگیزه‌ی کار و خدمت به وطن را در روح و روان شان زنده نگاه‌دارند؟

در چنین وضعیت است، که بحران مهاجرت تشدید می‌شود. این‌که بعضی از رسانه‌ها در پیام‌های بازرگانی خود پخش می‌کنند؛ که فلاں کشور، وطن شما نخواهد شد، با توجه به شرایط موجود یک مغالطه‌ی محض است. زیرا در کشورهای مهاجرپذیر در صورتی‌که افراد موفق به اخذ سند تابعیت شوند، از حقوق شهروندی مساوی با شهروندان آن‌کشورها برخوردار می‌شوند. اما متأسفانه در این دیار خون و استبداد، انسان‌های آن هیچ‌گاهی باهم برابر و برادر نشده‌اند. بنیای سیاست در این سرزمین به گونه‌ای است، که به تبار خودی نسبت به تبار و ملیت‌های غیر هم‌خون باید ارجحیت داد. شیوه‌ی کاربایی و توزیع امکانات عامه در این جغرافیا هم متأثیر از همین سنت است. اگر به چگونگی استخدام افراد در ادارات دولتی در سال‌های اخیر نگاهی انداخته شود، به خوبی دیده می‌شود، که چگونه زمینه‌ی حضور گروه‌های مشخص قومی در این ادارات محیا و از گروه‌های دیگر از میان برده می‌شود.

تداوم این وضعیت باعث شده، که گراف مهاجرت به صورت غیر قابل پیش‌بینی بالا برود، تصفیه‌ی کشور از وجود گروه قومی مشخص به شیوه‌ای مدرن همین است. متأسفانه جامعه‌ی ما نیز بی‌تقصیر نیست. جامعه‌ی ما به جای حقیقت‌گرایی، بیشتر آرمان‌گرا هستند. عده‌ای قلیل که در پس‌مانده‌ای سفره‌ی ارگ و سپیدار شریک‌اند، از وضعیت بغرنج جامعه‌ی شان چیزی نمی‌دانند و یا هم کور و کر‌اند. همین شرکای پس‌مانده‌ای سفره‌ی قدرت، منتقدان دولت را روانی و فروخته شده می‌دانند. بارها اتفاق افتاده است، که منتقدان حکومت مورد نصایح و حتا تهدید همین هم‌تباران خودی که در قدرت، سهم سمبولیک دارند، قرار بگیرند. اکثریت قلم به دستان ما به جای نقد و موشگافی وضعیت اسفبار تحمیلی از سوی ارگ، بیشتر منتقدان نسل خود‌اند. گاهی بر علیه یکی و گاهی بر علیه دیگری سیاهه می‌نویسند، و یا هم، نویسندگان و خاطره‌نویسان خودی را نقد می‌کنند، چیزی که تا هنوز هیچ پیامد و بار مثبت نداشته است. هزاره‌های پسا طالبان هزاره‌های مدنی و جشن‌بگیر‌اند. این جشنواره‌ها هرگز درد ملت را مداوا نکرده است، بهتر این است، که به جای این همه جشنواره‌های تشریفاتی، جشنواره‌ی کار آفرینی گرفته شود.